

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وہو انکی

سراپندہ:

سراپ قربانی

سرشناسه : قربانی، سهراب، ۱۳۷۲  
عنوان و نام پدیدآور: دیوانگی / سهراب قربانی  
مشخصات نشر: تهران: ناخوان خراسانی، ۱۳۹۳  
مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۵۲۶-۸-۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیا  
یادداشت  
موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴  
رده بندی کنگره: ۹۱۳۹۳/۱۷۴۰/۱۲۸۳۵۷  
رده بندی دیویی: ۸۵۱/۵۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۴۴۱۰۶



## انتشارات اخوان خراسانی

نام کتاب: دیوانگی  
سراینده: سهراب قربانی  
ویراستار: محمد علی اخوان  
صفحه آرا: بنیامین غفاری  
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳  
تعداد صفحه: ۱۱۲  
لیتوگرافی: چاپ و صحافی صادق  
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد  
قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۵۲۶-۸-۸

978-600-92526-8-8

آدرس: جنت آباد شمالی، خیابان کوروش شرقی، کوچه شهید محمدی، پلاک ۱۵.  
تلفن: ۴۴۸۱۰۹۴۵ همراه: ۰۹۳۵۲۵۲۵۴۸۰ تلفکس: ۴۴۲۴۶۰۸۹

## مقدمه

از آغاز که شروع به نوشتن کردم و پیرامون این موضوع به تفکر پرداختم، بزرگترین دغدغه و دردی که آتش شعر در من افروخت، فقدان عشق در روابط انسانی و فراموش شدن عشق عرفانی میان عالمان بود که صحبت در این باره از عهده‌ی این حقیر خارج بوده و در حوصله‌ی این دفتر نیست.

داستان عشق از آنجاست که بشریت از آغاز در جست و جوی مرهمی بوده که با آن درد و رنج بیماری و هراس از پیری و مرگ را تسکین بخشد.

گویی به دنبال قطعه‌ای کم شده می‌گردد که شاید توجیهی برای عقل ناقص و جسم ناتوان خود بیابد.

این نقایص آدمی را بر آن داشت که به دنبال راه فراری از زندان جسم و محدودیت دنیا بر آید و در این راه، تفکرات و مکتب‌های گوناگون، با عناوین دهان پرکن و در اغلب مواقع پوچ، راه آدمی را به سوی کمال بستند و او را به حاشیه راندند.

در این میان عده‌ای به ادیان و مذاهب گوناگون روی آوردند، راه اخلاص در پیش گرفتند و به نوعی از کمال رسیدند. برخی این راه را با خلوت‌گزینی و ریاضت پیمودند.

امثال فراغنه، با ساختن مقبره‌های مجلل و امید به زندگانی جاودان پس از مرگ، فطرت جاودانگی طلب و سیری ناپذیر انسان را قدری ارضا نمودند.

اما پرسشی که گویی بی جواب می‌ماند هم چنان باقیست و روح آدمی را مثل خوره می‌خورد.

آنچنان که حکیم عمر خیام می‌گوید:

این آمدن از کجا و رفتن به کجاست؟

در پستاه و بلندای این معما و در کند و کاو این ابهام، عشق که خود با هیچ مرهمی درمان نمی‌یابد، مرهمی است بر درد بودن، درد دیدن و شنیدن و دانستن.

در این کتاب بسیار از عشق نوشتیم، گاه آن را ستودیم و گاه از درد هجران نالیدیم و در اوج درد نصیحت کردیم که افسار دل از دست رها نسازید و جز، در راه حق دل نبازید که احساس زمانی راه به جایی می‌برد که در سایه‌ی عقل و تعامل با منطق پیش برود.

صرف نظر از سختی‌ها و دردهای این ولادی از دیدگاه من عشق نیرویی است که آدمی را وادار به حرکت می‌نماید و سازندگی و شکوفایی را به ارمغان می‌آورد.

و اینکه عشق گاهی فرجامی بس دردناک و منفور می‌یابد به خطای انسان است که بر هر احساسی نام مقدس عشق را می‌گذارد.

بدون شک عشق، این واژه‌ی غریب در روزگار ما، آنقدر بزرگ و

گرانقدر است که می‌تواند سبب خلقت باشد

پس، این وجود عظیم را نمی‌توان در حسی میان دو انسان و گاهی انسانی نسبت به انسانی دیگر خلاصه کرد.

همانگونه که حافظ و سعدی و خیام و چه بسیار بزرگانی که از مستی نوشتند و آدمی را ترغیب به مستی نمودند و راه خلاص را چنین بیان کردند.

و ما شاید از نادانی تمام مستی را در نوشیدن الکل و سستی حاصل از آن خلاصه دیدیم.

بی شک کوچک تر از آنم که عشق را تعریف یا توصیف کنم. اما آنچه در این مدت یافته‌ام این است که عشق پاسخی است بر هر آنچه عقل برایش جوابی نمی‌یابد و خود پرسشی است بی پاسخ...

واز آنجا که آسمانیان، سنگینی این بار را بر دوش نکشیدند،

قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند ...

امید است که این اثر ناچیز با کاستی‌های بی شمارش قطره‌ای بر

دریای شعر و ادب پارسی بیفزاید.